

هو العليم

مراتب باطل و وظائف سالک در برابر آنها

شرح حدیث عنوان بصری - حسران و بطالت عمر - جلسه ۱۲۰

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبينا ابي القاسم محمّد
و على آله الطّيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام به «عنوان» فرمودند: **وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا**؛ فردی که مقصد الهی را مد نظر خود قرار داده و حرکت در مسیر وصول به مراتب فعلیت و معرفت پروردگار را دارد، این شخص نباید ایام خود را به بطلت بگذراند.

طبعاً این مسئله یک مسئله خیلی بدیهی و روشن است که خدای متعال وقت محدودی را برای تکامل ما قرار داده است؛ هر شخصی در این دنیا پرونده خاصّ به خود را دارد. یکی سی سال، یکی چهل سال، یکی شصت سال، یکی هفتاد سال، یکی بیست سال، یکی زود یکی کمتر، راجع به این مسئله قبلاً خدمت رفقا صحبت شد که مسئله به کم یا زیاد بودن نیست؛ یعنی برای آن کسی که بیست سال وقت قرار داده‌اند، آن میزان تکاملی خود را هم بر اساس همین بیست سال قرار داده‌اند، نه اینکه انسان این طور تصور کند آن کسی که عمرش هشتاد سال است بیشتر می‌تواند استفاده کند و بیشتر فیض ببرد و آن کسی که عمرش کمتر است از این نعمت محروم است، نخیر. مسئله تکامل روح و تکامل نفس و سیر انسان در یک مجموعه‌ای قرار دارد که مقداری از آن در این دنیا و اگر نتوانست تتمه را در عالم برزخ طی خواهد کرد و این مسئله نسبت به افراد متفاوت است؛ یعنی خدای متعال برای آن کسی که در اینجا پنجاه سال عمر قرار داده، این مسئله را در پرونده او لحاظ کرده است، برای کسی که سی سال عمر قرار داده، این مسئله را لحاظ کرده. پس این یک مطلب بدیهی است که اگر انسان عمر خود را به بطلت بگذراند نباید توقع داشته باشد که در آن دنیا جایگزین عمر باطله او خواهد شد و ما باید خیلی به این مسئله توجه کنیم.

خدا می‌گوید: این مقدار از عمرت را که به بطلت گذراندی، البته بطلت با توجه! الان ما دیگر نسبت به این مسئله متوجه شدیم، نسبت به مأل خودمان متوجه شدیم، نسبت به مسیر خودمان تنبّه پیدا کردیم، افرادی که متنبّه نیستند و افراد عامی هستند. اینها پرونده و حسابشان جداست، اینها برای خودشان مطابق با همان وضعیتی که دارند خداوند به همان مقدار برای آنها حساب خاصّی را تعیین کرده است، ولی صحبت در این است کسی که متوجه شد به هر نحوی و به هر کیفیتی، این دیگر حسابش جدا می‌شود، کسی که مطلب به او رسید این دیگر حسابش فرق می‌کند. کسی که حجّت الهی برای او تمام شد، این دیگر مطلب برای او متفاوت است.

ما نیاییم بگوئیم که این افرادی که در کوچه و خیابان و بازار هستند، اینها هم بندگان خدا هستند، ما هم خودمان را با آنها مقایسه کنیم. نه، چه بسیاری از اینها متوجه نیستند، متنبّه نیستند، اگر متنبّه بشوند همین افرادی که خیلی ظاهر زنده‌ای هم دارند ممکن است اینها برگردند. ممکن است وجدان اینها بیدار بشود و ما به نگاه استحقار نباید به اینها نگاه کنیم. غلط است، ما چه می‌دانیم که در باطن این افراد چه می‌گذرد، ما نمی‌دانیم که اینها با خدای خود چه ارتباطی دارند، چه ربطی دارند، چه بسا باطن آنها بسیار از ما صاف‌تر باشد و قلب اینها خیلی از ما خالص‌تر باشد و ضمیر آنها بسیار از ما آماده‌تر باشد، اطلاع نداریم. ظاهر ناپسند آنها ممکن است با باطن آنها و قلب آنها متفاوت باشد، و همین طور هم هست. راجع به این مسئله قرائن و شواهد بسیاری وجود دارد، خیلی از اینها با اندک تنبّهی به‌طور کلی تغییر روش و تغییر مسیر داده‌اند. این مقدار از عمر اینها که در بطالت و عبث و لغویت گذشته است خداوند اصلاً اینها را به حساب نمی‌آورد.

مثلاً یک شخصی سی سال در یک محیطی تربیت پیدا کرده و یا یک مطالبی بر خلاف مبانی فطرت و مبانی شرع و مبانی سلوک به او رسیده است. من در بعضی از مجالس چه حالا مجالس خصوصی وقتی بعضی از مطالب را می‌گویم، افرادی که هستند می‌گویند: آقا این مطالب اصلاً تا به حال به گوش ما نرسیده، این قضیه اصلاً تا به حال به گوش ما نرسیده است، اگر می‌رسید عمل می‌کردیم و راست هم می‌گوید. حالا این شخص چه تقصیری دارد؟ یا محیط تربیتی او محیطی بوده که از این مسائل به‌طور کلی دور بوده است یا اینکه مطالبی را که از دیگران به داعی راهبران دین برای او روشن شده، خلاف بوده است. افرادی که از دیگران مطالب خلافی می‌شنوند و به آن تصور به آن سمت می‌روند و بعد متوجه می‌شوند که مسئله غیر از این بوده است. علی‌کل حال خدای متعال به باطن افراد نگاه می‌کند «ما درون را بنگریم و حال را»^۱ حال یعنی آن تعلق باطن و آن نیتی که شخص بین خود و بین خدا بدون رادع و مانعی دارد.

لذا قضاوت درباره افراد خیلی مشکل است و انسان نمی‌تواند به افراد بپردازد و این یکی از همان مطالبی بود که در جلسه گذشته مورد نظر من بود که یک سالک در ارتباط با راه خدا به کسی نباید نگاه کند فقط باید خودش را بیاید، باید متوجه خودش باشد، راه خودش را باید تصحیح کند. حالا نفری که کنار او نشسته، بغل دستی او چه می‌کند به او ارتباطی ندارد، فلان شخص در چه وضعیتی است، این کاری که می‌کند اشتباه است یا درست است به او ارتباطی ندارد، اگر مسئله مسئله تکلیف باشد و تذکر باشد مسئله روشن می‌شود، و الاً انسان خود را در مقام تکلیف احساس کند و تکلیفی که بر عهده او نیست بر عهده خود بگذارد؛

^۱ مثنوی معنوی، دفتر دوم:

ما برون را ننگریم و قال را *** ما درون را بنگریم و حال را

کسی به او حرفی نزده و او خود را قیم همه افراد بداند این غلط است، چه بسیار در این اعمال تکلیف‌ها کارهای خلافی انجام می‌شود، چون ما از وضع و موقعیت افراد اطلاعی نداریم نمی‌توانیم با تفکر خود اعمال دیگران را در محک آزمایش قرار بدهیم و بر آن اساس با آنها مقابله کنیم.

لذا یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر این است که انسان نسبت به آن شخص آشنایی داشته باشد، نسبت به عمل او و حال او آشنایی داشته باشد، اطلاع داشته باشد و بر آن اساس با او مقابله کند. کیفیت مقابله هم فرق می‌کند، گاهی با تعبیر بسیار لطیف و ظریف، گاهی با تعبیر یک قدری حادثر، گاهی با خشونت، و گاهی هم با سایر اسباب و وسائط رادعه و مانعه انسان باید مقابله کند. این مطلب خیلی مطلب مهمی است که مع‌الأسف خیلی از ما نسبت به این مسئله کوتاهی می‌کنیم؛ یعنی بجای اینکه نقائص و نقاط ضعف خود را مورد بررسی قرار بدهیم و نسبت به رفع آنها بکوشیم و آنها را یکی یکی مد نظر قرار بدهیم و با آن نقاط ضعف مقابله کنیم، به سراغ نقاط ضعف دیگران از دیدگاه خود می‌رویم؛ فلانی چرا این جور می‌کند پس حالا که این طور کرده است ما برویم این صحبت را بکنیم در قبال با او. فلانی چرا این کار را انجام داده پس بیایم بر علیه او در فلان مجلس این حرف را بزنیم. فلانی این عمل را انجام داده ... درحالتی که از نود درصد، نود و پنج درصد قضایا انسان اطلاعی ندارد. از نیت آن شخص اطلاعی ندارد، از باطن او اطلاعی ندارد. حداقل انسان باید طریق احتیاط را در این موارد بکار بگیرد، اگر بکار گرفت کسی از آن مؤاخذه نمی‌کند، چون می‌گویند من خبر نداشتم من اطلاع نداشتم، کسی به من نگفته بود، مرا تکلیف نکرده بودند، تکلیف نکرده بودند. اگر بکار نگرفت احتمال عدم برخورد صحیح در اینجا هست. آن وقت جواب خدا را چه می‌دهد؟ می‌گویند: تو که مطلع نبودی چرا آمدی نسبت به این شخص این عمل را انجام دادی؟ این حرف را زدی؟ و بعضی از حرف‌ها تبعاتی دارد، آن شخص هم در مقام مقابله برمی‌خیزد و همین طور این یک سیکل معیوب و همین طور متوالیاً بوجود می‌آورد. این بگو، آن بگو، این بگو، آن بگو.

حالا این مسئله احساس تکلیف و احساس وظیفه با یک چرخش صد و هشتاد درجه تبدیل می‌شود به معارضات نفسانی، دیگر از دایره تکلیف خارج می‌شود، از دایره وظیفه خارج می‌شود. این خیلی مسئله عجیبی است. این یکی از آن خطرات خیلی مهمی است که به خصوص، ما باید به این خطر توجه داشته باشیم که شیطان همچنین وارد می‌شود خیلی ظریف و لطیف و بدون اینکه خود انسان متوجه بشود صورت مسئله را از یک تکلیف شرعی کم کم کم برمی‌گرداند و تبدیل می‌کند به یک معارضه و مقابله نفسانی. اینجاست که انسان باید تا دید دارد به این وهله می‌رسد، یک دفعه قطعش کند، قطع کند.

در زمان مرحوم آقا رفقای که بودند اطلاع دارند یک جریانی بوجود آمد که اصل آن جریان، از اول جریان خلافی بود و بعد وقتی که استمرار پیدا کرد که دیگر بد از بدتر هم شد. مسئله این بود که تصور می‌شد

که بعضی‌ها در مقابل مکتب ایشان و در مقابل مبنای ایشان اظهار نظر و اظهار رأی می‌کنند. یک عده در اینجا احساس وظیفه کرده بودند کاسه داغتر از آش که به عنوان حمایت، اینها بیایند و مسئله را به دست بگیرند و صحبت کنند و مطلب را این طرف آن طرف، جلسات تشکیل می‌دادند، صحبت می‌کردند، و خلاصه مسئله خیلی اوج گرفته بود. آنهایی هم که طبعاً مقابل با این جریان بودند احساس می‌کردند، ولی خدایی وجود دارد، بزرگی وجود دارد، طبعاً دیگر آنها بیایند چکار انجام بدهند؟ خودش می‌بیند، اگر بخواهد حرفی بزند خودش می‌زند، اگر بخواهد اقدامی بکند خودش آن اقدام را می‌کند، دیگر حرف زدن و مقابله کردن و اینها معنا ندارد. لذا آنها هم پایشان را کشیده بودند از این قضیه به کنار، و آنها هم دائماً جولان می‌دادند دیگر، تا جایی که دیگر مجال است. گاهی از اوقات مطلب واقعاً به مسائل بسیار رکیک و بسیار زشتی منتهی می‌شد.

این جریان کم‌کم از این احساس تکلیف احساسی و بیان واقعیت به درآمد به نحوی که خود تبدیل به یک واقعیت شد. خود او تبدیل شد به یک مسئله، خود او تبدیل شد به یک موضوعیت. حالا به دنبال قضیه عرض می‌کنم، آن نکته‌ای که مورد نظرم بود همین است که انسان در یک جریان وقتی که قرار بگیرد، آن مسئله طریقت خود را و واسطه‌گی خود را از دست بدهد و تبدیل بشود به اصل، و تبدیل بشود به مقصد، و تبدیل بشود به غایت و این همان چیزی است که مقصود امام صادق علیه‌السلام است، البته در یک رتبه، که می‌فرماید: *وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا*؛ خیال می‌کند که کار خیر انجام می‌دهد، ولی نمی‌داند که روزگارش را به بطالت می‌گذرانند. تا مسئله به جایی رسید که ما دیدیم نه، قضیه همین‌طور ادامه پیدا می‌کند.

یک روز بنده آن رفقا و دوستانی که طبعاً نسبت به راه و روش ما ابراز علاقه و ابراز حمیت می‌کردند و در مجالس وقتی که می‌دیدند یک همچنین مطالبی هست ناراحت می‌شدند و عکس‌العمل نشان می‌دادند. آنها را جمع کردم گفتم: شما از کی حمایت می‌کنید؟ دل برای کی می‌سوزانید؟ اگر قرار من هستم بنده از این لحظه راضی نیستم که در هر مجلسی و در هر جایی و در هر مکانی اگر کسی صحبتی کرد شما یک کلمه حرف بزنید اگر یک کلمه صحبت کردید من از شما بری و بیزار هستم و جور دیگری عمل خواهم کرد. مطلب یک‌دفعه قطع شد، هرچه آنها می‌آمدند و این طرف و بالا و پایین، دیدند نه، اصلاً کسی جواب نمی‌ده، کسی اصلاً حرف نمی‌زند. فلانی این‌طور است، همه به او نگاه می‌کنند فلانی اون جور است، همه به او نگاه می‌کنند. گفت «ما زنده از آنیم که آسوده نباشیم» بعضی‌ها این‌طورند دیگر! اصلاً از سکونت ناراحتند! حتماً باید در تلاطم باشند! حتماً باید روزگار آنها به اضطراب و حرف و نقل و فرازونشیب و امواج بگذرد اگر آرامش باشد ناراحتند، مریض می‌شوند که بخواهند یک روز راحت بگذرانند. گفت

ما زنده از آنیم که آسوده نباشیم *** موجیم که آسودگی ما عدم ماست^۱

اگر بخواهیم که یه قدری آسوده باشیم خب اصلا چرا زنده ایم؟

در یکی از این مجالس من یادم هست یک نفر از طهران آمده بود بعد از ظهر جمعه که مرحوم آقا می فرماید در جلسات عصر جمعه این قدر این جلسات مهم است و این قدر این ذکر خدا اهمیت دارد که بعد از جلسه انسان نباید دیگر صحبت کند این را من می شنوم که در بعضی از جلسات یک همچنین مطلبی رعایت نمی شود! بعد از جلسات انسان نباید صحبت کند باید آن آرامش خود را حفظ کند، سکوت خود را حفظ کند، این طرف و آن طرف صحبت کردن؛ حال شما چگونه؟ کی از سفر آمدید؟ کی زن گرفتید؟ معامله تان چگونه؟ معاملاتتی که انجام می دهید، اموالتان، اوضاع بازار! تمام اینها همه خلاف است و اثرات ذکر را از بین می برد که هیچ، یک اثر عکس در نفس ایجاد می کند! یعنی ای کاش انسان از اول نیامده بود. این قدر این اثر تخریبی دارد. ایشان می فرمودند: بعد از اینکه جلسه ذکر تمام شد صحبت نکنید، فقط به مطالب ضروری بگذرانید و حتی شب که به منزل می روید نیز با اهل و عیال حرف نزنید مگر به مسائل ضروری، که آن اثر بماند. نفس این طور است نفس متغیر است نفس منقلب است؛ با یک نفر بنشینید یک تغییری پیدا می کند در همان حال با فرد دیگری بنشینید تغییر دیگری پیدا می کند عوض می شود حالش عوض می شود. لذا انسان باید به این مسئله توجه داشته باشد.

آن وقت بعد از یک همچنین جریانی یک نفر بلند شده آمده جلوی مرحوم آقا نشسته، شروع کرد از ایشان پرسیدن: آقا ما مطالبی را که از فلانی می شنویم آیا می توانیم به او اعتماد داشته باشیم یا نه؟ تو را به خدا ببینید! اینکه من در جلسه گذشته عرض کردم مرحوم آقا به من فرمودند: همه اینها سیاهی لشکرند به خاطر همین است ها! البته حالا توضیحی راجع به این قضیه می دهم چون خیلی شنیدم که رفقا به اضطراب و تردید و تشویش افتادند گفتم نه بیایم یک مقداری حالا استمالت بکنیم. علی کل حال هر چیزی جای خود را دارد باید مطلب را صحیح و دقیق گفت در عین حال جای شکر و امید و توجه را در فرد باقی گذاشت آن مطلب بجای خود صحیح ولی نکته دیگری دارد که حالا بنده ان شاء الله عرض می کنم این هم یکی از افرادی بوده که در دوروبر مرحوم پدر ما بودند این جور افراد هم بودند و کم هم نبودند! انگار همه آسمان و زمین و ملائکه و بهشت و جهنم، اینها همه از کار افتادند برای اینکه فلانی حرف که می زند آیا به او اعتماد بکنیم یا نکنیم؟ خب اعتماد نکن، برو از یکی دیگه بپرس مگر قرار بر این است که هر کی هر چی گفت گوش بدی انگار همه سلوک فقط متمرکز شده و متمحض شده در اینکه متوجه شوند آیا فلانی آدم خوب یا آدم بدی است؟ حرفی که می زند

^۱ صائب تبریزی

درست می زند یا از خودش درمی آورد؟ صادقانه صحبت می کند یا غیر صادقانه؟

اینها مسئله است و ما باید به این نکته توجه داشته باشیم. مسئله تکلیف و مسئله احساس وظیفه نباید موجب بشود که این قضیه، چرخشی پیدا کند و نفس را متبدل کند. باید ما دائماً متوجه باشیم؛ یعنی هر دقیقه باید خود را امتحان کنیم در هر لحظه باید خود را امتحان کنیم ببینیم آیا این صحبتی که می خواهیم بکنیم صلاحش بیشتر است یا تبعات فاسده اش؟ کدام بیشتر است؟ کدام بیشتر است؟ این مطلبی را که الان می خواهیم بگوییم بسنجیم، اگر عقلمان نمی رسد مشورت کنیم با افراد دیگر، آقا من یک مطلبی می خواهم بگویم چیزی به نظر رسیده یا اینکه نه! اصلاً کسی را قبول نداریم آنکه دیگر خوب راحت این مطلبی را که می خواهم بگویم آیا به نظر شما صلاح است گفته بشود و چه قسم گفته بشود و با چه بیانی گفته بشود؟ یک اربعین ما ملاحظه کنیم، دو اربعین ملاحظه کنیم، سه اربعین ملاحظه کنیم اگر اثراتش را ندیدیم در خودمان، اگر آثارش را ما ندیدیم.

ما وقتی قضیه به اینجا رسید قطعش کردیم. گفتم مگر برای من این حرف را نمی زنند! گفتم من اصلاً می خواهم لذت ببرم از اینکه یک همچنین حرف هایی بخواهند بزنند! اصلاً من این طور من نفسم این طور است! اگر نگویند ناراحتم! شما چی می گوید؟ آن کسانی که دفاع می کنند، اصلاً من خوشم می آید از اینکه بنشینند و تو مجالس از من بگویند و بالا و پایین بشوند و مجلسشان گرم باشد و چه باشد! اصلاً خوشم می آید. واقعاً خوشم می آمد دروغ نمی گفتم واقعاً خوشم می آمد و شما دارید این را قطع می کنید مخالف با این میل و اشتیاق من حرکت می کنید. آنها هم خیلی آرام شدند خیلی ساکت شدند و ساکن شدند. یک مدت گذشت دیدند نه! هیچ خبری نیست هر چی می گویند هر چی ولوم را بیشتر می کنند می بینند نه! هیچ خبری نیست بلکه هی ما بیشتر خوشحال می شویم. بله آقا همین طوره! همین طوره که می فرمایید! یک مرتبه قضیه بهم ریخت.

ببینید! انسان واقعاً باید خیلی متوجه باشد! خیلی باید متوجه باشد که چطور بزرگان اینها آمدند و مسیر را راحت کردند و سبک کردند؛ آمدند پیش شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه گفتند که فلان شخص راجع به شما می گوید: اگر شیخ قطره است ما دریا هستیم و اگر او ذره و ارزن است، ما خروار هستیم. شیخ ابوالحسن گفت بروید به او بگویید آن ارزن هم مال تو ما آن ارزن هم نیستیم ما آن قطره ای هم که تو می گویی نیستیم! آمدند به او گفتند شیخ این را می گوید یک دفعه ماند چی شد؟ ها! چی شد؟ ما نیستیم. شما تمام این حرف ها و بالا و پایانات به خاطر این است که خیال می کنی ما هستیم! آقا می گوییم ما نیستیم! نیستی که سرش دعوا ندارد. تمام این دعوها مال هستی است! مال این است که ما می خواهیم هستی او را به خود ببندیم ولی وقتی که از اول گفته شدیم ما نیستیم سر نیستی و عدم که کسی دعوا نمی کند! کسی دیگر اختلافی ندارد. وقتی

شیخ می گفت ما نیستیم دروغ نمی گفت‌ها! راست می گفت ما نیستیم راست می گفت ما آن یک گندم و ارزن هم نیستیم نه اینکه دروغ بگویند راست می گفت که ما آن قطره نیستیم چرا؟ چرا راست می گفت؟ چون او هستی را به او منتسب می دید نه به خود و به اندازه یک سرسوزن اگر هستی را به خود منتسب می دید که تو کارش ایراد بود اشکال بود این یک برنامه و دستور.

خب ما آمدیم این کار را کردیم. یکی از رفقا و دوستان از روی محبتش از روی لطفش از روی احساس وظیفه اش علی کل حال رفته بود یک کتاب تقریباً کتابچه اش همچین نازک هم نبود معلوم نبود چند برگه بود آورده بود و مطالبی را که در این طرف و آن طرف راجع به جریانات و مسائل می شنید اینها را جمع آوری کرده بود با یک پرونده قطور آمده بود قم به ما نشان می داد، می خواست به ما بدهد که ما برویم مطالعه کنیم. فلان کس چی گفته، فلان کس چی گفته، فلان کس چی گفته، آن راجع به فلانی این حرف را زده، آن راجع به شما این را گفته آن راجع به آن این را گفته ... گفتم: آقا جان! ما بعد از مرحوم پدرمان پرونده را بستیم تو حالا می خواهی دوباره بازش کنی! بستیم تمام شد. چی می گویی فلانی این حرف را زده؟ فلانی که این حرف را زده یا راست گفته یا اشتباه کرده، اگر راست گفته که ما باید برویم خودمان را درست کنیم، اگر هم اشتباه کرده بنده بیایم و قتم را بگذارم راجع به یک اشتباهی که او کرده، اشتباه را او کرده من و قتم را تلف کنم؟! کار خلاف را او انجام داده بنده بیایم فرصت بگذارم؟! این وقتی را که می توانم به روایت امام صادق و امام باقر و کلمات بزرگان بپردازم بیایم به غلطهایی که دیگران گفته اند به آنها توجه بکنم؟! خیلی باید احمق باشم، نه آقا جان! این را شما بردار خودت هم دیگر نگاهش نکن بعد هم همین طور پاره اش کن بنده تو سطل خاک تموم شد رفت. بعد هم ان شاء الله امیدواریم خدا همه را ببخشد و بیامرزد حالا اینها هم اگر راست گفته اند، اگر هم اشتباه کرده اند بالاخره یک روزی متوجه و متنبه می شوند. این را می گویند **وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا** انسان وقت خود را به بطلت نگذراند به آن چیزی که برای او مفید است.

در تمام ایامی که من با مرحوم آقا رضوان الله علیه بودم از جمله مسائل مهمه ایی که از ایشان به یاد دارم و به عنوان یک تجربه گران سنگ و ارزشمند در نظر من هست این است که ایشان به این نکته در سیر و سلوکشان توجه داشتند؛ مطالبی که دیگران می گفتند حرف هایی که پشت سر ایشان می زدند اصلا و ابدا ایشان توجهی به اینها نداشتند اصلا و ابدا. اگر داشتند که این طور نمی شدند.

یکی از موانع بسیار مهم سلوک این است که انسان بجای پرداختن به خود بیاید و توجه به این مطالب کند. فلانی یک همچین حرفی زده این حرف زده می شود، اثرش در نفس می ماند، فکر انسان را مشغول می کند؛ یک ساعت دو ساعت، همین طور، شب موقع خواب، می خواهد بلند شود و نماز بخواند با آن فکر قبلی، اینکه دیگر نماز نیست! می خواهد قرآن بخواند با آن مسئله ای که راجع به او زده شده دیگر اینکه قرآن

نیست! این می خواهد توجه پیدا کند. لذا حدالمقدور سالک همچنان که از وبا فرار می کند باید خود را از معرض این گونه مسائل دور نگه دارد؛ چطور انسان از یک مرض مسری مهلک فرار می کند. گاهی اوقات می آیند پیش من می گویند در اینجا بودیم فلان کس یک حرفی، تا می گوید یک حرفی می گویم آقا نگهدار! اصلاً نمی خواهم بشنوم، اصلاً نمی خواهم بشنوم. تا انسان بشنود فکر و نفس شروع می کند به جولان، شروع می کند روی آن تجزیه و تحلیل، شروع می کند هی روی آن کار کردن. مگر من بیکارم مگر خدا به من این قدر وقت داده که بیایم به این چیزها بگذرانم؟! ها! لذا از اول می گویند نگویید.

مرحوم آقا بارها می فرمودند: کسی که پشت سر من حرف می زند اصلاً به من نگویید! همین طور باشد. هر کی حرف می زند. حتی تا آخر عمر هم حرف می زدند ها! نامه می دادند. بنده هم آن نامه ها را نگاه می کردم شاید هم الان این نامه ها باشد. نامه های کذایی، حرف های رکیک، سبها، فحشها، افرادی که با مکتب ایشان مخالف و معاند بودند واقعاً نامه هایی می دادند و مطالبی می گفتند که من اصلاً نمی توانم به زبان بیاورم. نامه های بی امضا، نامه های کذا! حالا چه برسد به افراد دیگر، یک مسئله عادی است. انسان که نمی تواند عقول افراد را مهار کند و نمی تواند که فهم افراد را در اختیار بگیرد و نمی تواند ذهنیات خلاف افراد را در اختیار خودش قرار بدهد. این را مهار کرد آن را چه کند؟! آن را مهار کرد آن را چه کند؟! یکی دو تا هم که نیستند الی ماشاءالله! مگر برای پیغمبر هم نگفتند مگر برای امیرالمؤمنین هم نگفتند؟! مگر برای سایر ائمه نگفتند مگر برای اولیای خدا نگفتند!؟

یک وقتی من خدمت ایشان بودم واقعاً عجیب، واقعاً عجیب ایشان می فرمودند: ما پرونده ای که بعد از زمان مرحوم پدرمان اتفاق افتاد تعبیر ایشان پرونده سیاه بود ما آن را بستیم و کنار گذاشتیم. من یک روز قضیه ای برای من اتفاق افتاده بود رفتم پیش ایشان، خیلی ناراحت بودم. گفتند فلانی تو حالا ناراحتی؟ بیا بین راجع به من چی گفته اند؟! من نمی دانم حالا بگویم یا نگویم یعنی واقعاً گفتن این قضیه برای من خیلی مشکل است، یعنی می خواهم این را خدمتان بگویم اگر هم خودم را متقاعد کنم به گفتن منظورم این نیست که بخوام تاریخ نقل کنم یا حالا آن چیزهایی که در باطن و اینهاست بخوام رو بریزم. نه! به خاطر این است که خودمان عبرت بگیریم واقعاً خودمان عبرت بگیریم که خیال نکنیم این مسایل فقط برای ماست، نه برای همه بوده! مقداری از این قضیه را که نقل می کنم ایشان در کتاب انوار ملکوت آورده اند که راجع به آن فردی که آمده بودند نجف از ایشان عذرخواهی می کردند مقداریش را آورده اند ولی مقداریش را نیاورده اند. حالا بنده عرض می کنم آن هم با حذف بعضی از تعبیرات و با حذف بعضی از مسائل.

یک فردی بود وقتی که ایشان (مرحوم علامه) می خواستند به نجف بروند مرحوم پدرشان به او توصیه کرده بود که از فلان مالی که من دارم و پیش تو هست و روی حسابی که با او داشتند این مبلغ شهریه را برای

فلانی بفرست برای نجف. چون این از افراد، از این طرف و آن طرف شهریه نمی‌گیرد، یک وضعیت خاص به خودش را دارد، تو هر ماه این مبلغ را برای او بفرست. فردی بود مسجدی، در مسجد قائم، آدم منظمی بود آدم مرتبی بود جزء مأمومین بود جزء افراد خیلی موجه بود، جزء معاریف آن منطقه بود. از مریدان و وابستگان به مرحوم جد ما بود. ایشان می‌فرمودند که ما رفتیم در نجف و طبق معمول شهریه می‌آمد و توسط واسطه به ما می‌دادند. یک مرتبه دیدیم شهریه قطع شد نیامد، ماه اول نیامد، ماه دوم هم نیامد، ما هم فردی نبودیم که بیاییم بگوییم چرا و چطور. آن زمان هم وسایل و ارتباطات به این کیفیت نبود اتفاقاً در آن موقعیتی بود که من شیرخوار بودم خیلی کوچک بودم سنم در حدود هفت هشت ماه بود. ایشان می‌فرمودند که حتی والده تو شیر نداشت! ما پولی که برای تو شیر بخریم را هم نداشتیم. خیلی جریان جالبی بود. در همان زمان یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود گفتیم که چی شد این قضیه؟ تا اینکه ما متوجه شدیم که این قضیه چیست و به چه کیفیتی است! و به یک طریق دیگری افراد دیگری متوجه شدند بعضی از متسببین و آنها تدارک کردند و مسئله به همان کیفیت ادامه پیدا کرد.

تا اینکه این شخص همان فردی که پول می‌فرستاد قصد حج بیت‌الله را دارد و در طریقتش می‌آید برای زیارت عتبات. در نجف با مرحوم آقا ملاقات می‌کند در صحن آقا را می‌بیند و شروع می‌کند به گریه کردن. ایشان می‌گویند قضیه چیست؟ از این قضیه مدت‌ها گذشته! می‌گویند آقا شما ما را حلال کنید، ما را اغفال کردند، ما را گول زدند، ما را چه کردند. بعد قضیه این‌طور مشخص می‌شود که بعضی از افراد خود فامیل ایشان که الان در قید حیات نیستند رفتند پیش این شخص و با جلسات متمادی و ساعت‌های متمادی آن‌قدر تبلیغ کردند و آن‌قدر صحبت کردند و از جمله صحبت‌های ایشان این است که این آسید محمدحسین اصلاً طلبه نیست اصلاً درس نمی‌خواند کی گفته نجف رفته؟ شما بیایید و تحقیق کنید. این الان رفته در لبنان و در فلان جای لبنان با فلان کس واقعاً این دیگر نمی‌توانم بگویم با یک هم‌چنین افرادی و این پولی که تو داری می‌فرستی دارد صرف در فلان کارهایش می‌کند! یعنی ببینید واقعاً شیطان تا کجا می‌آید جلو و تا کجا مسئله را به جلو می‌برد که حاضر است شنیع‌ترین و زشت‌ترین اتهام را برای مسائل نفسی به یک نفر بری و بی‌گناه آن هم یک هم‌چنین فردی ببندد می‌گوید این قدر مغز ما را شروع کردن به خوردن و حرف زدن تا اینکه ما دیگر تصمیم گرفتیم این شهریه را برای شما نفرستیم و نفرستادیم. و حالا بعد از مدتی من متوجه شدم عجب! یک هم‌چنین مطالبی بوده و آدمم عذرخواهی می‌کنم و می‌خواهم آن مطالب گذشته را بدهم. که مرحوم آقا قبول نکردند و گفتند که شما متوجه نبودید و شما برو و توبه‌ات را بکن ولی دیگر من قبول نمی‌کنم، دیگر آن مسئله مسئله‌اش بسته شد و پرونده به‌طور کلی بسته شد.

گفتند: فلانی تو راجع به خودت این را می‌گویی بیا ببین برای ما چکار کرده‌اند! این یکی از کارهایی

بود که برای ما انجام دادند. این خیلی مسئله مهم است‌ها که انسان در یک وهله‌ای قرار بگیرد، در یک موقعیتی قرار بگیرد که تمام مسائل تکلیفی برای او متبدل بشود و تبدیل بشود به یک مسائل نفسانی و سالک باید حواسش را جمع کند تا می‌بیند دارد این قضیه اتفاق می‌افتد آن را ببندد، تمام، ببندد، ببندد خودش را راحت کند.

واقعاً من می‌گویم واقعاً می‌گویم؛ حالا اگر من آن دفترچه را می‌دیدم غیر از تشویش و اضطراب و فکر و خیال که تا الان هم با شما صحبت می‌کنم آن تشویش و خیال و اضطراب می‌بایست در من وجود داشته باشد چون وقتی که یک مسئله ای وارد شد بیرون کردنش خیلی مشکل است! یک خاطره‌ای وقتی که برای انسان بیاید آمدنش راحت است اما اینکه چطور انسان بخواد خود را دوباره تصفیه کند، بخواد خود را به آن شکل اول برگرداند دُم شتر به زمین می‌رسد. خیلی مسئله مشکل است. حالا فرض کنید که من او را می‌دیدم بهتر بود یا الان که ندیدم؟ کدام بهتر بود؟ الان راحت با خیال راحت با شما رفقا حرف می‌زنیم نه می‌دانم که چی گفته؟ نه می‌دانم تو آن دفتر چیه؟ با همان شخصی که آن را گفته حالا می‌بینیم سلام و علیک می‌کنیم، حال شما! حالا این هم همانی است که آن حرف را زده‌ها! سلام علیکم، حال شما چگونه؟ آن هم می‌گوید آقا الحمدلله دعاگو هستیم، التماس دعا خداحافظ شما، خدا توفیق‌تان بدهد. حالا اگر می‌دانستم او این حرف را زده، دیگر می‌توانستم با او این طور برخورد کنم؟! او هم یک اشتباهی کرده یا کار درستی انجام داده هر چی بوده گذشته، من الان خودم را یافته‌م و من الان خودم را از دست ندادم، این مهم است! او هر کاری می‌خواهد بکند، چرا من به خاطر خطای دیگری خودم را بیازم و امکانات خود را از دست بدهم و موقعیتی که خدا برای من پیش آورده با دست خودم از بین ببرم، من چرا این کار را بکنم؟ من چرا این قدر جاهل و نادان باشم؟ چرا من به خاطر اشتباه و خطای دیگران از این سفره خودم را محروم کنم؟ توجه می‌کنید چه می‌گویم؟

حالا متوجه شدید چقدر این خطر، خطر مهمی است که انسان بداند که درباره او چه گفتند؟ او چه گفته؟ یک چیزی گفتند! فلانی بیا و بقیه‌اش را هم بگو ببینم! ها! بابا تو داری سمّ می‌خوری تو داری خود را هلاک می‌کنی تو داری خود را از بین می‌بری! تو داری نفس خود را در اینجا از بین می‌بری! آن حالتی را که خدا برای تو در این دنیا بوجود آورده است آن حالت باید در آرامش و سکون باشد تو خودت داری این سکون را از بین می‌بری، تو داری خودت این آرامش را در خودت محو می‌کنی! ها! پس بنابراین این مسئله یکی از مسائل مهمی است که انسان باید متوجه باشد.

در آن جلسه قبل خدمت رفقا عرض کردم که مسائلی که اینها می‌تواند به عنوان مانع و حاجز برای حرکت سالک به سوی خدا باشد که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: اگر سالک رعایت این مطالب را نکند طبعاً ایام او به بطالت خواهد گذشت. خیال می‌کند سالک است خیال می‌کند حالا دارد یک ذکر می‌گوید

خیال می‌کند که حالا حال و احوالی دارد خیال می‌کند حالا که یک، یا الهی می‌گوید ولی نه! یک یا الله می‌گوید ولی همچنین تیشه می‌زند بر ریشه این یا الله، که ای کاش این یا الله را نمی‌گفت! تمام اینها تیشه زدن است. تمام اینها از بین بردن است همه اینها. ما که هنوز به آن مرتبه جمعیت نرسیدیم و نمی‌توانیم بین موقعیت خود و جوانب، ارتباط عادلانه و ارتباط صحیح برقرار کنیم لاقلاً باید احتیاط کنیم. لاقلاً باید از این مسائل خودمان را دور نگاه داریم. هر وقت به آنجا رسیدیم، به مقام اولیاء خدا و جمعیت رسیدیم آن وقت هر کاری که دلمان خواست بکنیم عیبی ندارد! آن دیگر مسئله‌ایست که از تحت تفکرات بشری و تفکرات عادی، قضیه خارج می‌شود و به مسئله عنایت و تکلیف الهی برمی‌گردد؛ یعنی آنجا دیگر مسئله از حدود ارتباطات و داد و ستدهای نفسانی خارج می‌شود و برمی‌گردد به یک مسئله الهی، چطوری که خود امام بخواهد یک کاری انجام بدهد، خود امام بخواهد یک تنبیهی بکند خود امام بخواهد یک تذکری نسبت به یک مطلبی انجام بشود آنجا مطلب متفاوت است. ولی تا آنجا نرسیدیم تمام اینها مانع است هیچ کاری نمی‌شود کرد.

بنده به شما تضمین می‌دهم و بر اساس این حرف روز قیامت از من سؤال کنید، اگر صد سال یا الله بگوییم اگر صد سال ذکر بگوییم، اگر صد سال شب‌ها را به صبح به نماز و عبادت بگذرانیم اگر صد سال روزها را تا به شب به صوم بگذرانیم هر کاری بکنیم، این عمل را انجام ندهیم یک سانت حرکت نمی‌کنیم، دیگر آخرین حرف و صریح! یک سانت حرکت نمی‌کنیم. منتظر این باشیم که کی چی می‌گوید بلند شویم و برویم به دنبالش! کی راجع به چی حرف می‌زند! آقا جان ول کنید این حرف‌ها را، می‌گویند بگویند، خوش به حالشان بگذار صد تا دیگر هم بگویند، بگذار کیف کنند، بگذار بخندند، بگذار هر کاری می‌خواهند بکنند، بگذار بگویند فلانی این طور است، بگذار بگویند شما این طور هستید بگذار بگویند فلانی. بگویند آقا! بگویند!

مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی که ما به نجف رفتیم نمی‌دانم این را گفتم، مثل اینکه گفتم حالا تذکرش دوباره بد نیست احتمالاً یک دفعه خدمت رفقا گفتم وقتی که رفتیم نجف خیلی‌ها به ما می‌گفتند این آسید محمد حسین درویش شده، صوفی شده چی چی بسته، کشکول دارد از این حرف‌ها دارد و پیش فلان کس رفته، فامیل و ... افرادی که جرئت وارد شدن در این راه را ندارند خیلی عجیب است ها، تو خودت جرئت نداری آن وقت سراغ بقیه می‌روی، حالا یک کسی هم جرئت دارد رفته، آن را هم می‌خواهی بکشانی و خراب کنی، او را هم از بین ببری!؟

الان در منزل بالا یک مجلس عقد داشتیم، تقریباً حدود یک ساعت و نیم قبل آمده بودند، مهریه‌ای که قرار داده بودند مهرالسنه بود، من به آنها این مطلب را گفتم قبل از اینکه عقد را بخوانیم ما یک جلسه «عنوان» هم بالا برای آنها رفتیم و تقریباً نیم ساعتی صحبت کردیم من قبل از اینکه عقد بخوانم نگاه کردم به قبالة دیدم که نوشته مهرالسنه و هیچ چیز دیگر هم نیست و هیچ چیز دیگر هم نیست. مهرالسنه حضرت زهرا و کلام الله

مجید. قبل از اینکه عقد بخوانم همین طوری خودش صحبت آمد گفتم من نمی دانم هر عقدی را که می خواهم بخوانم تا می بینم مهرالسنه است حالم عوض می شود واقعاً هم همین طور است. اصلاً یک حال دیگه ای پیدا می کنم یک ارتباط دیگری پیدا می کنم یک تعلق دیگری به طرفین، عروس و داماد پیدا می کنم، نسبت به خانواده هاشان، نمی دانم چرا؟ دست خودم هم نیست، قضیه دست خودم هم نیست، اما اگر ببینم نه! فلان است و چه است و ملک است و باغ است و تیشه است و تیر آهن است و از این مسائل، نه! این طور نیست. یک عقدی می خوانیم بعد هم می گوئیم ان شاء الله زودتر تمام بشود قضیه! نمی دانم چرا این طورم، اصلاً دست خودم نیست بعد رو کردم به اینها، گفتم خوشا به سعادت شما، شما کاری کردید که دستور پیغمبر را انجام دادید، پاتون را جای پای دختر پیغمبر گذاشتید و به همان سنت تاسی کردید.

رسول خدا فرمود که به دستور جبرائیل امین من مکلفم که به زنان امتم بگویم که مهرشان را مهرالسنه قرار بدهند، این کلام رسول خداست/ یا دروغ است یا راست است بالاخره مطلب از این دوتا خارج نیست. روایت، روایت صحیح السند در امالی برقی است از موسی بن جعفر علیهما السلام و در سندش هم حرف نیست و روایات دیگر هم تأیید می کند. کلام هم، کلام جبرائیل است از طرف خدا. بعد حالا ما می آییم چکار می کنیم؟ چون جرئت نداریم که دختران خود را، یعنی امثال بنده با همین وضعیت و لباس! چون نمی توانیم پا جای پای آنها بگذاریم، چون متوغل در دنیا و کثرات شده ایم، چون با همین رسم و رسومات با مردم زندگی می کنیم، چون جرئت این کار را نداریم می آییم کار آنها را خراب می کنیم! کار امیرالمؤمنین را خراب می کنیم! دستور پیغمبر را خراب می کنیم! آقا اینها مال هزار و چهارصد سال پیشه! مال این حرفها نیست! آقا آن موقع با پانصد درهم یک خانه می دادند! کجا پانصد درهم یک خانه می دادند؟ پانصد درهم یک زره بود مگر الان زره قیمتش چقدر است؟ پانصد درهم آن موقع کجا باهاش یک خانه می دادند؟ بله بیابان لم یزرع که یک قران هم برایش نمی دهند شاید با پانصد درهم یک منطقه را هم می دادند! لباسی که امیرالمؤمنین گرفت برای قنبر و خودش، لباسش دوازده درهم بود. چهل تا از این لباس می شود یک مهریه دیگر یعنی چهل تا از این لباسها کنار هم بگذارید این شده بود مهریه، چرا بیاییم دروغ بگوئیم؟ جرئت نداریم پا جای پای آنها بگذاریم، عرضه نداریم قابلیت نداریم لیاقت نداریم! ها! چون لیاقت نداریم کار اولیای خدا را خراب می کنیم.

بنده در یک مجلسی بودم یکی از افراد که خودش هم مسئول یک حوزه علمیه بود خیلی عصبانی شدم و خیلی با او شدید برخورد کردم سنش دو برابر سن ما بود. گفتم آقا خجالت نمی کشید خودتان عرضه ندارید کار بقیه را خراب می کنید کجا یک همچنین حرفی هست؟ می گفت علی گرچه یک زره داشت و زره اش را مهر زهرا کرد ولی علی هرچه داشت برای زهرا داد. ببینید! با صحبت کردن و شیطنت! علی هرچه داشت داد. من به ایشان گفتم اگر علی یک گنج طلا داشت آن گنج را هم مهر حضرت زهرا می کرد؟! معنائش این است

که علی آمده حضرت زهرا را با طلا خریده؟ آخه آدم بی شعور تو می خواهی مقام حضرت زهرا را بالا ببری؟! مقصود این است که اگر امیرالمؤمنین به کیسه طلا داشت آن را می داد؛ یعنی حضرت زهرا به اندازه کیسه طلا ارزش دارد! این است معنا؟ مقصود این است؟

گفتم نه جان من! علی هرچه داشت به حضرت زهرا می داد ولو اینکه شوهر حضرت زهرا هم نبود، خیال نکن که این به خاطر همسری حضرت زهراست. گفتم اگر امیرالمؤمنین از حضرت زهرا خواستگاری نمی کرد و یک زن دیگری می گرفت یک زن دیگری از آن افراد، حضرت زهرا می رفت با یکی دیگر ازدواج می کرد بعد می آمد به امیرالمؤمنین می گفت خانهات را به من بده امیرالمؤمنین نمی داد؟ نمی داد؟ شما نمی دهید؟ خود ما می دهیم یا نه؟ اگر امیرالمؤمنین یک گنجی از طلا داشت حضرت زهرا می آمد تقاضا می کرد، امیرالمؤمنین ولو اینکه شوهرش نبود ولو اینکه نبود! این دو مسئله چه ربطی به هم دارد؟ این یک مسئله اخلاقی است. این یک مسئله هدیه، حقوقی است این چه ارتباطی به هم دارد شما می آید قاطی می کنید به خاطر اینکه خراب کنید، تأویل می کنید توجیه می کنید، کلام رسول خدا را برمی گردانید. همین، حضرت زهرا می گفت یا علی تو آمدی به خواستگاری من، منم قبول نکردم، همسر فلانی شدم، حالا می گویم فلان مزرعه و باغ را به من بده، امیرالمؤمنین می گفت بفرما، فلان گنجی که داری به من بده، می گفت بفرما، حتی لباس را هم در بیاور بده به من، امیرالمؤمنین می گفت بفرما، نمی کرد این کار را؟ این یک.

ثانیا اگر امیرالمؤمنین گنج و این چیزها داشت و اینها را مهر حضرت زهرا می کرد آن وقت پیغمبر جواب امت را چه می داد؟ می گفتند بفرما این دختر پیغمبر که آمده یک همچین کاری کرده تکلیف ما معلوم است دیگر! پیغمبر دخترش را گنج و این چیزها مهر کرده، دیگر ما هم باید همین کار را انجام بدهیم. مگر الان نمی گویند هم چنین چیزهای چرت و پرت و مزخرفاتی که درآمده به عدد سنه ای که به دنیا آمده، مثلا سنه فلان، به عدد تاریخ سنه تیرخوردن ناصرالدین شاه، سال فلان قضیه باید مهر بدهیم! بازی ها چیه آقا؟ این حرف ها چیه؟ آن وقت، چرا ما این کار را انجام می دهیم؟ چون ما لیاقت نداریم! ما لیاقت نداریم پیمان را جای پای بزرگان بگذاریم، چرا رودربایستی داریم آقا؟ ما لیاقت نداریم که حضرت زهرا را اسوه قرار بدهیم، ما لیاقت نداریم که به دستور رسول خدا عمل کنیم. پیغمبر که فرمودند من به دستور جبرائیل امین مأمور شدم بگویم امت من این کار را نکنند معنایش این است که دیگر ما جزء امت پیغمبر نیستیم! امت پیغمبر چه کسانی بودند؟ همان هایی بودند که ... چون اینهایی که می گویند این مهر مال آن موقع است پس بنابراین دیگر ما جزء امت پیغمبر نیستیم دیگر! ما لیاقت نداریم ما جرئت نداریم ما قابلیت نداریم! بله تو نداری، ولی همین افراد دارند، همین تک تک افراد دارند آن افرادی که نه ادعا دارند مثل ما، با این عمامه و این قبا، و نه این درس ها را خوانده اند ولی نور ایمان در قلبشان است وقتی که حقیقت گفته می شود می پذیرند می گویند به کس دیگر هم

کاری نداریم، هر کسی هر چه می خواهد بگوید بگوید اینها دارند. روز قیامت معلوم میشود چه کسی در صف امیرالمؤمنین ایستاده؟ چه کسی هم در صف عمر ایستاده؟ فردا معلوم می شود!

حضرت زهرا می فرماید: بهترین زن آن زنی است که نه مردی را دیده باشد و نه او مردی را دیده باشد. این کلام از حضرت زهرا هست یا نه؟ حالا ما می آییم چکار می کنیم توجیهش می کنیم؛ این مال آن زمان است و زمانه فرق کرده است و باید همه فلان باشند و الان اقتضای زمانه و دنیا به .. آقا، حضرت زهرا زبان داشت آن موقع بگوید که این مال این زمانه است یا زبان نداشت؟ می توانست بگوید یا نه؟ دویست و پنجاه سال دوران امامت ائمه علیهم السّلام بود اینها زبان نداشتند بگویند که این مال این زمانه است نتوانستند بگویند؟ ما فقط زبان در آوردیم ما بهتر از آنها فهمیدیم! ما دین پیغمبر را بهتر از آنها فهمیدیم! حضرت زینب، ببینید آقا! در کوفه برای مردم صحبت کرد در مجلس یزید! حضرت زینب شصت سال سن داشت یک جا روایت داریم که حضرت زینب برای مردم در مدینه صحبت می کرد؟ شما آمدید جریان کربلا، جریان استثنایی را مقایسه می کنید؟ حضرت زینب در وضعیتی بود که چادر نداشت موی خود را بپوشاند پس بگویند که ما چادرها را برداریم دیگر، ما هم بگوییم روسری را برداریم دیگر. این طور بازی کردن با دین خدا این است! ما می آییم با دین خدا بازی می کنیم آن حقیقت را، آن واقعیت را می آییم با عباراتی، با مسائلی، با مصالحی خلط می کنیم.

پس بنابراین مسئله ای که باید به آن توجه داشت این است که انسان باید آنچه را که موجب می شود ذهن او دچار تشویش بشود، دچار سوءظن به دیگران بشود، دچار اضطراب بشود، دچار درگیری بشود، آن حال را نباید پیش آورد، الان ماه رجب دیگر؟ چقدر ما راجع به ماه رجب مطالب شنیدیم؟ در آن توصیه مرحوم قاضی همه رفقا می دانند دیگر ایشان دستور می دهند به شاگردانشان، ای رفقا ماه های حرام آمده، یعنی ماه هایی که انسان باید حریم را لحاظ کند. حرام از حریم می آید، از حد می آید، از قید می آید. چرا به عمل حرام می گویند حرام؟ چون یک حریمی خدا برایش گذاشته داخل در این نباید بشوید، می توانید به اعمال دیگر بپردازید ولی این را نباید بگویید، صحبت بکنید ولی دروغ نگویند، صحبت بکنید غیبت نکنید، این حریم، حریم برای صحبت حریم برای نگاه، نگاه بکنید به همه جا، ولی به نامحرم نباید، اینجا حریم است. نگاه بکنید به این طرف و آن طرف ولی دو نفر که با هم صحبت می کنند نگاه نکنید ببینید چه می گویند به شما چه ارتباطی دارد؟ دیدید مردم تو مجالس که نشسته اند تا دو نفر با هم صحبت می کنند چشمشان را می چرخانند به طرف آنها چه می گویند؟ چکار دارید؟ کار خودتان را بکنید، این حریم است. نگاه بکنید ولی به آنچه که می بینید برای شما تولید خاطره می کند به آنجا نگاه نکنید، فکر را در آنجا نبرید، چرا؟ چون از اینجا کم می شود، آن آرامش را دیگر نمی توانید بدست بیاورید، درست مثل اینکه از یک طرف هی دارو بخورید بعد از آن طرف هی ناپرهیزی بکنید. تمام اثرات آن دارو از بین می رود هیچ فایده ای دیگر ندارد، هم پول اضافه خرج کردید هم

وقتی بیشتر خوشش می‌آمد نفس توقعش می‌رود بالاتر، برای چی، فلان شخص از شما تعریف می‌کردند، نه آقا! لازم نیست بگویند، نیاز به گفتن ندارد فلان کس مثلاً راجع به فلان قضیه از شما می‌گفت و داشت تعریف می‌کرد، نه! ضرورتی ندارد ما که بهتر می‌دانیم، به اوضاع خودمان که بیشتر واردیم. البته این مسئله یک مقداری باز نیاز به صحبت دارد حالا نه در آن حد وسیع بلکه نسبت به بعضی از مسائل و مراتبش، دیگر وقت اگر هم اجازه بدهد که حتماً هم رفقا می‌گویند اجازه می‌دهد حال من شاید اجازه استمرار این مسئله را ندهد.

در ماه رجب و شعبان و رمضان که ماه‌های حرام یعنی ماهی است که حریم الهی در این ماه است. ماه رجب، ماهی که خدا برایش یک حریمی قرار داده یعنی آنچه را که در سایر ماه‌ها شما رعایت نمی‌کردید اینجا برایش حریم گذاشته، اینجا باید رعایت کنید و این نفعش هم به خودمان می‌رسد. رعایت کردیم باران دارد می‌آید رعایت نکردیم نه! اگر مراقبه کردیم و این مسئله را در نظر گرفتیم اثرش را می‌بینیم، اگر رعایت نکردیم بالاخره هستند افرادی که آنها مستحق فیوضات الهی باشند.

این مطلب را هم عرض کنم و دیگر مطلب را به حول و قوه الهی به جلسه بعد موکول کنیم. راجع به جلسه قبل که من آن قضیه را از مرحوم آقا نقل کردم و شاید برای خیلی از رفقا موجب سؤال شده بود و سؤال هم کردند که ایشان فرمودند اینها همه سیاهی لشکر هستند، بله مطلب همین‌طور است. ببینید مراتب کمال درجاتی است که هر شخص به مقتضای فهمش و همتش و عزمش و قصدش در آن مرتبه می‌تواند استقرار پیدا کند؛ بعضی‌ها هستند از اول می‌آیند و به دنبال کمال نیستند و به دنبال رسیدن به آن مسائل عالی و معرفت پروردگار نیستند. من در بعضی از موارد از بعضی از همین رفقا اینها می‌شنوم آقا این مطالب را برای ما نگویند این مطالبی را بگویند که پایین‌تر باشد حالا به عنوان شوخی و یا حالا جدی دیگر علی‌کل حال نمی‌دانیم می‌گویند آقا می‌دانیم این مطالب درست است ولی ما را در موقعیت مناسب خودمان قرار بدهید. بعضی‌ها از اول که می‌آیند همین قدر یک حال و هوایی پیدا کنند بعضی‌ها می‌بینند مطالب صحیح است می‌آیند تا بشنوند و تا حدودی خودشان را تطبیق بدهند. بعضی‌ها نه! آن مطالب عالی را اول مورد نظر قرار می‌دهند و بعد همت خودشان را می‌گذارند برای رسیدن به آن آخرین مرتبه، درست مثل کلاس می‌ماند. کلاسی که تشکیل می‌شود هدف از این کلاس مشخص است که در این کلاس چه مسائلی را درس می‌دهند و چه انتظاراتی را از شاگرد دارند و چه نتایجی مترتب بر این کلاس و درس خواهد شد حالا یک نفر می‌آید همین قدر می‌خواند که بتواند یک امتحانی بدهد و مردود نشود و به هر جا که می‌رود بگوید من یک مدرکی دارم حالا یک لیسانسی دارم یک فوق لیسانسی دارم حالا یک دکتری دارم یک چیزی دارم در یک حدی که مدرک داشتن برای او مهم است.

یکی از دوستان و رفقای ما بود وقتی که خودش به شاگردانش در اتاق عمل و اینها درس می‌داد می‌گفت که بیایید این را یاد بگیرید. آنها می‌گفتند بابا ما اینها را لازم نیست یاد بگیریم این چیزهایی را یاد بگیریم که

هم آسان است هم راحت تر است هم وضع ما بهتر می گذرد. من گفتم من رفتم در آنجا این قدر زحمت کشیدم و تلاش کردم و خودم را کشتم عبارتش این بود خودم را کشتم تا توانستم از آن استادم در فلان جا که درس می خواندم در امریکا توانستم این را یاد بگیرم حالا بی مضایقه به شما یاد می دهم شما می گوید نه! حالا بعضی ها همتشان همین قدر است! آقا نمی خواهیم. اگر هم استاد بخواهد یاد بدهد می گویند نمی خواهیم، نمی خواهیم این عمل های مهم را به ما یاد بدهید، نمی خواهیم این بیماری های خاص را به ما یاد بدهید نمی خواهیم. یک چیز راحت و آسانی که خیلی متداول است و راحت تر می توانیم وضعمان ... حالا یکی این است یکی نه! بالاتره یکی بالاتره یکی سعی بیشتر، هر کسی به هر مقداری که مایه بگذارد به همان مقدار می رسد.

بعضی ها هستند آن نقطه بالا را می گیرند این همانی است که مرحوم آقا می فرمودند: من به کمتر از سلمان برای رفقای خودم قناعت نمی کنم این است. چون خودشان این طور بودند یعنی آن بالاترین حد که آن معرفت الهی است و آن معرفت الهی بدون مایه گذاری و بدون همت و بدون کوشش و بدون عمل صد درصد، حاصل نخواهد شد این چیز مسلمی است. قانون تربیت الهی و نظام خلقت هم همین اقتضا را می کند «نابره رنج گنج میسر نمی شود» این است. حال هر شخصی بر طبق آن معرفتی که دارد و همتی که دارد به همان مقدار عمل می کند یکی سی درصد یکی چهل درصد یکی پنجاه درصد و به همان میزان هم خواهد رسید. اینکه ایشان فرمودند اینها همه سیاهی لشکر هستند غیر چند نفر، نه اینکه منظور همه افرادی که اصلا نه فائده ای، نه چیزی، نه، اینها دارای مراتبی هستند متنها بزرگان و اولیای الهی ما را تشویق به آن نقطه بالا می کنند و آن نقطه اطلاق، نقطه مطلق، به آن نقطه ما را دعوت می کنند و چیزی غیر از آن برای ما نمی خواهند.

لذا برای رسیدن به آنها هم انسان باید تلاش کند طبعاً انسان باید زحمت بکشد از خداوند باید مدد بخواهد باید توکل کند، حتی الامکان سعی خودش را انجام بدهد. نگوید این یکی کار را انجام بدهم حالا راجع به بقیه اش نه! نه! همان یک کار گیرت می اندازد نه! همان یک کار سبب می شود که کار دوم را نتوانی انجام بدهی. بارها اتفاق افتاده برای خود بنده که وقتی یک مراقبه ای را انجام ندهم موجب سلب توفیق برای مراقبه بعدی شده، می گویم ای کاش آن را انجام می دادم تا اینکه این ... حساب دقیق است خیلی دقیق، خیلی عمیق و خیلی ظریف، یک حرف خلاف بزنیم آن موجب می شود که یک توفیق از انسان سلب بشود این است قضیه. لذا در این ماه توصیه بزرگان، مرحوم آقا به خصوص، برای شاگردان این بود که وقتی که انسان صبح از خواب برمی خیزد یک کار بیشتر انجام ندهد و آن اینکه خود را در آن روز نبیند، خیلی کار راحت! یک دفعه مرحوم آقا می فرمودند: بزرگان مراتب سلوک را تقسیم می کردند یکی می گفت هفت منزل، یکی می گفت چهل منزل، یکی می گفت صد منزل، خواجه عبدالله انصاری چهل منزل، ولی بعضی ها آمدند کار را راحت کردند، گفتند یک قدم بر هر دو عالم نه که گامی بیش نیست، گفتیم آقا! تو همان یک گام پدرمان در میاد! سلوک همین

است یک قدم بر هر دو عالم، هر دو عالم را انسان به اهلش بسپارد. ولی این کار را انسان می‌تواند با خودش انجام دهد و تمرین کند صبح که از خواب بلند بشود خود را نبیند خود را در اختیار خدا بگذارد تصور کند که وجودش در آن روز، در قالب تن ننگند. وجود وجود پروردگار است و او ملک برای پروردگار است و بنده پروردگار است، با این کیفیت و تفکر بیاید با مردم حرف بزند، با زن و بچه حرف بزند، با رفیق صحبت کند کارهایش را انجام بدهد. اگر حرفی به او می‌زنند می‌گوید به من نگفتند چون من دیگر در اینجا قرار شد که امروز مال خودم نباشم، آقا شما فلان عیب را دارید، بله راست می‌فرمایید، درست می‌فرمایید قرار بر این است که دیگر... آقا شما فلان خوبی را دارید، خوبی که مال ما نیست. آقا راجع به شما این را گفتند بگویند به من نگفتند.

ما خدمت مرحوم آقا بودیم یک فردی از شاگردان ایشان که بعد هم راه خودش را رفت، آمده بود و یک حرفی پشت سر ایشان زده بود. آن اخوی بزرگ ما گفت: آقا راجع به شما این را گفتند. آقا فرمودند: فلانی! این حرف را به من زده به این قبای من زده که به اینجا آویزان است به این قبای من زده، این حرف به من نخورده، بیا این قبا را در می‌آورم آویزون می‌کنم. و این خیلی حرف، حرف عجیبی است ها! که حرف به من نخورده تو چرا ناراحت هستی؟ این حرف را به من زده تو چرا الان حرص و جوش می‌خوری؟ آن از من یک قبا و عمامه دیده و به خیال خودش دارد این حرف را به من می‌زند پس این حرف را به لباس زده آن لباس را هم که انسان در می‌آورد و آویزون می‌کند. خیلی کار را راحت کردند این بزرگان ها، خیلی راحت کردند، این قدرها هم سخت نیست، منتها همت می‌خواهد همت می‌خواهد که انسان به این مطالب عمل کند و اثراتش را خواهد دید.

امیدواریم خدای متعال ما را موفق کند که در این اشهر حُرْم و در سایر اشهر و همیشه همان‌طور باشیم که مورد رضای اولیا و مورد رضای خود او خواهد بود.

اللهم صل على محمد و آل محمد